بابا شمل

۵ شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۲۲
(تك شماره ۲٫۵۰ ریال)
سال اول - شماره اول



ــ آی بابا شمل بارم را هر روز سنگین‌تر میکنند ، ببین کمرم دارد زیر این بار میشکند .
باباشمل ــ غصه نخور اینقدر زلم زیمبو به هر صفحه‌اش آویزان کنند که آخر سر، اصلش هم پاره شود.

بیاد دخو

داش ما هم آمدیم!



یاددخو بخیر . حتما خواهیدپرسید که این وقت شب چطور من یکدفعه بیاد دخو افتادم . اما آنهائیکه مثل من سن خربیره را دارند میدانند که آن قدیمها یعنی اول مشروطیت ، همان مشروطه حسابی دوسه ساله هروقت صحبت ازمشروطه و قانون بمیان میآمد ما هیچ نمیفهمیدیم مقصود چیه ؛ هرموقع هم از یك نفر ازما بهتران میپرسیدیم که بابا محض رضای خدا مارا هم حالی کنید ، یکمشت حرف های قلنبه که توش چند کلمهٔ عربی آب نکشیده ویاسه چهار لفظ فرنگی بود بما تحویل میدادند که اصلا مطلب دستگیرمان نمیشد .

بالاخره یکنفر ازآن فکلیهای حسابی که ایکاش همه این فکلیها ازاو درس میگرفتند پیدا شد که بزبان خودمان مطلب را هم بما وهم به فکلیها حالی کرد ، این بود هروقت سرگاو توخمره گیر میکرد بسراغ دخو میرفتیم . بینی وبین الله گذشته ازعلم ومعرفتش داش تمام عیار بود . ازآنروز تا امروز لنگه او لوطی پاك ورك و پرو پا قرص کمتر دیدیم . چرند پرند میگفت اما گل ازدهنش میبارید . مابروبچه‌های محل که حتی ازاسم روزنامه رم میکردیم وحق هم داشتیم ، بامیل ورغبت روزنامهٔ اورامیخریدیم ومیخواندیم ولذت میبردیم . نمیدانم چه سحری درکلام این مرد بود ، چه سری در نوشته‌هایش بود که بقلب انسان اثر میکرد . باز یادم میاد که آنوقتها میگفتنداین فکلی خوش اعتقادلامذهب است وحتی خیال داشتند محاکمه‌اش کنندوهزار بلا سرش بیارند . اما ازانصاف نباید گذشت، آخر انسان‌راتوی دو وجب زمین میگذارند ، باید گفت که دخو غیر ازحرف حق نزد وهرچه گفت راست گفت. ولی نمیدانم چه‌شد که یکمرتبه تمام آن سروصداها خوابید و نزدیك به‌سی‌سال است که دیگر خبری ازاو نیست . حالاهرچه بوده و هست یادش بخیر . راستی حق بگردن بروبچه‌های تمام محله دارد . جفت سبیل مرد، تنها چیزی که از مشروطه پاك و صاف اولی واسه‌مان مانده همان یکمشت حرفهای قشنك و درست دخو بود و یکخروار مردمان ناپاك و شیطان صفت امروزی.

مختصراین بیست‌سال هم هرطوربود گذشت آنها که‌یکخورده نازك نارنجی بودند از میان رفتند ، آنهائی هم که مثل ما پوست کلفت‌بودند ماندند که روزهای بدتری‌را هم به‌بینند . هرچند بضرب چوب و چماق و حبس و زجر ریختمان‌را عوض کردند اما درباطن همان‌داش مشدی وباباشمل ماندیم که‌بودیم . حالا که‌باز هم آبها ازآسیاها افتاده و لولو آن ممه را برده.و وضع روزگار عوض شده ، میگویند باز مشروطه باهمه زلم‌زیمبوحتی حکومت نظامی‌اش آمده است . اما من هرچه فکر میکنم می‌بینم این مشروطه ازآن مشروطه نیست . مثل‌اینکه مشروطهٔ قلابی است . شاید هم مشروطه برای یکعده‌است ، بحساب مشروطهٔ خاصه خرجی‌است، برای همه نیست ، شاید هم حصه مشروطه مارا بعدها خواهند داد . شاید مشروطه را هم جیره بندی کنند ، شاید هم‌کوپن مشروطه بمانرسد والله عقل بنده که‌باین چیزها قد نمیدهد ، تاآز ما بهتران چه‌بگویند.

اما خودمانیم از آن مشروطه صحیح‌النسب که خودمان گرفتیم چه‌خیری دیدیم که ازاین مشروطه حلال زاده ببینیم . در آن مشروطه تا خواستیم بجنبیم کلاه سرمان رفت ، تا خواستیم فریاد کنیم کلاه را برداشتند و شاپو سرمان کردند . دراین مشروطه اقلا باید این لگن وارونه سرمانرا محکم بچسبیم که یکمرتبه رندان آنرا هم نربایند وسرمان بیکلاه نماند.

باز میگویند که این مشروطه پدرنفتی‌هفت هشت‌تا پدر دارد ، دویست‌ها دایه مهربانتر از مادر دارد . ماداش مشدیها که‌این حرفهاسرمان نمیشود . مخلص کلام مشروطه عجیبی است ، کسی هم نیست که بگوید بابا مشروطه‌حساب دارد ، کتاب دارد ، آدمهای مخصوصی لازم دارد . ازمستبدین دوآتشه و اربابهای گردن کلفت و غارتگران خدا نشناس ویکمشت پاچه ورمالیده وپاردم سابیده که مشروطه درنمیاد. هرکس دیروز فراشباشی بود امروزمشروطه‌چی شدهٔ است . باز صدرحمت به‌قاطرچی‌های محمد علیشاه که هرچه بودند تاآخرسر هم‌همانطور باهمان عقیده ماندند ومردند . هر ناقلاودغل و خوش غیرتی که دیروز ازدستگاه رضا شاه نان میخورد و از دولت سراو صاحب کرورها شده است ، امروز واسه مشروطه قلابی سنك به سینه میزند.

باز اگر مرحوم میرزا جهانگیر خان و ملك‌المتکلمین وطباطبائی زنده بودند واین‌بیست سال هم سر کار نمیآمدند وحالا حرف مشروطه را میزدند بعقل باباشمل راست میآمد .

اماعلم این مشروطه‌را همانهائی که‌مشروطه را خفه‌کردند وصور اسرافیل‌را بگور عزرائیل فرستادند وهرچه آدم راست ودرست بودروانه کرباس محله کردند ، همانها بلند کرده اند و تا میخواهیم لب‌باز کنیم باسم مشروطه میزنند سر وکله‌مان . نه‌ازخدا شرم دارند ونه‌ازمردم حیا میکنند .

من یقین دارم تا این گربه‌های مرتضی‌علی که از هرجا هرطور بیاندازی روی چهاردست‌و پا بزمین میآیند دور این سفره نشسته‌اند کار ما کار نخواهد شد .

اما آدم که نمی‌تواندباین سادگی پاهاش‌را روبقبله دراز کرده شهادتین‌را بگوید ، ازهر کس و ناکس تو سری بخورد ، دو کلمه حرف حسابی‌اش را نتواند بنویسد و ماهها و سالها بگذرد ویك کلمه حرف درست ورك و راست نشنود .

هروقت دست بدامن این‌وآن زدیم که‌تورا خدا بیا دوکلمه‌حرف حسابی‌مارا بگو ، هزارتا پیرایه بهش بست وسروکله حرف تازه از توش درآمد که ابدا ربطی بمطلب ما نداشت.

حالادیگر کارد باستخوان رسیده و چیزی نمانده که دیگر قلب‌مان ازغصه بترکد. ناچاریم ما صنف بابا شملها و داش مشدیها هم واسه خودمان فکری بکنیم . دراین مملکت که‌هرکس حتی افسران بازنشسته روزنامه‌شخصی دارند و آنهائی که‌کرورها در عرض این بیست سال وحتی این یکسال و نیم ملت را سروکیسه کرده اند باز پنجهزار تومان میدهند و روزنامه میخرند وآدم هیچ نمی‌فهمد که مقصودشان‌چیست وچرا یکمشت کاغذ را سیاه و لنگه نامه اعمال خودشان میکنند ، چه عیبی دارد که ما هم روزنامه علم کنیم که اقلا هروقت دلمان‌ازدست نان بی‌... سیلو درد گرفت ویازن وبچه هامان روزها زیرباران و برف بایك لاپیرهن برای

باقی درصفحه هفتم

خبرهای جهان

یك خبر مسرت بخش

آدیس آبابا - ۳۱ مارس ساعت ۲٤ - بقرار اظهار خبر گزاری «راس تافاری» نظر باینکه کلیه دول معظم‌دنیا تاکنون باپیمان یا بی‌پیمان با رادیو یا با مقاله‌روزنامه‌ها اعم‌ازمتفقین ومحوریون. استقلال و تمامیت ارضی و سعادت ابدی ایران را تضمین نموده اند اعلیحضرت «هایله سلاسیه» امپراطور عظیم‌الشأن حبشه هم قبول فرموده‌اند که‌رسماً واسما استقلال ایران را برای مدت محدود دو هزار سال تضمین کنند و برای احترام امضای کتبی خود شفاها هم قول شرف بدهند .

باباشمل - ما از این حسن توجه اعلیحضرت قدر قدرت « هایله سلاسیه» خاضعانه سپاسگزاری میکنیم و استدعا داریم ما را به حضرت سلیمان وملکه سبا به‌بخشند.

تاثیرعمیق

موناکو - ۳۱ مارس - ساعت ۲ بعد از نصف شب.

والا حضرت نایب‌السلطنه موناکو پس از شنیدن تصمیم دولت امپراطوری‌حبشه پاهای‌خود را تویك کفش کرده‌اند که‌فورا یك سفیرفوق‌العاده‌ای برای تشیید مناسبات سیاسی به تهران اعزام دارند وهرچه زودتر استقلال ایران را بقید قسم «حضرت مریم» تضمین نمایند.

میفرمائید چکارش بکنیم؟

آی بابا شمل، ترا بدینت بایمانت، بجان یکدانه طفلت آقا مصطفی، قسمت میدهم که این عریضه‌مارا تر و چسب آنطوری که دل لوطی‌های محله میخواد توی روز نامه بیانداز.

آی بابا شمل، آی جانمی بیا بآن جفت‌سبیل های مردانه ات،مردی کن و از این چوب قانون بندهای تریاکی، از این توپوزبك های پرهارت و پورت، از آن عمارت شیر بردار ارك، و از آن بالاتر، **از آن باغی که بادرنك و درونك ساعتش پیشنك قافله ماست** نترس و این‌چهار کلمه را که با کمك «حسنی» غلامزاده که خدا پیرش کند؛ قلمی کرده ام یك جائی توی روزنامه ات قالب کن.

آخر، تو باباشمل هستی، تو لوطی محله ای، همه از تو حساب میبرند، توتك و توت برمیدارد،تو تاچماقت را تکان بدهی، تمام دکانهارا می بندند. همه از ترس تو ماست‌ها را کیسه میکنند فقط یك چیز کم داشتی که‌توی‌اهل قلم نبودی. حالا هم که‌ماشاءالله بامید خدا روزنامه نویس هم شده ای. چه بهتر، گل بودی گلتر شدی، بشرطی که‌الحق و الانصاف آنطوریکه‌مردم ترامیشناسند باباشملی چیز بنویسی، لوطی وار قلم دست بگیری، رك و راست و مردانه حرف بزنی و از توقیف و زندان هیچ نترسی.

بجان عزیزت نه بجان‌خودم‌قسم، هنوز مادر نزائیده کسی را که بتو بچشم چپ نگاه کند. سك کی باشد. مگر مامرده‌ایم که بگذاریم یك‌مو از سر تو کم بشود. بخدا هر کس که میخواهد باشد تو فرمان بده تا به بینی‌چطورمثل خیارتر بدو نیمش‌میکنیم آخر جانمی اینقدر هم ما بی دست و پا نیستیم.

وکیل کیه، وزیرکیه، امیر کیه، توپ‌چیه، تفنك‌چیه، این ها لقمه چپ ما هم نمیشوند، ولشان کن، بی خیالش باش، مردانه بنویس، بسیم بزن.

لوطی‌هم ازاینها میترسد؟ دکی!

بِرویم سر مطلب

آی بابا شمل بجان یکدانه طفلم، بمرك خودم‌بدو دست‌بریده حضرت عباس، بهمان امامی که قفلش راگرفته‌ام، بهمین قبله حاجت، بجان خودت که دست برادری بهم داده ایم، بتمام مقدسات عالم ...... قریب ده سال است که من پام را به قهوه خانه، رقاصخانه، تماشا خانه، پای نقل و دیگر عرض کنم به‌این کافه ها، وغیره فروشیها، سینما ها وآنجاها..... (استغفرالله)· حتی بدکان های باسمه‌فروشی‌نگذاشته ام نه اینکه دلم نمی‌خواست از تو که رو درواسی ندارم خیلی هم‌دلم می‌خواست اما چکنم که این دوره و زمانه یکطوری شده که آدم‌وقت سرخاراندن هم ندارد. باید از سپیده‌صبح تاآخرشب مثل سك جان بکنیم تا یك‌چندرقازی برای برو بچه ها تهیه کنیم.

نمیدانم خبر داری یا نه که توی میدان‌توپخانه، نبش‌خیابان سپه. همین‌تازگی‌ها فرنگی ها دکانی باز کرده‌اند و بدر ودیوارش از این عکسها و باسمه ها زده اند. ما صبح ها وقت رفتن ببازارو شبها موقع بر گشتن بخانه از دم آنجا میگذریم اما بجان عزیزت صبحها از ترس دیر شدن وقت و شبها از ترس حکومت نظامی‌تا این چند روز پیش جرات نمی کردیم که ما هم سری تو سر ها وارد کنیم‌واین‌عکسهای باسمه‌ای را تماشا کنیم. چی‌میگویند.. نقشه جنك را به بینیم....

این بود تاپریروزها صبح وقتی که با (حسنی)سر کارمیرفتیم دم میدان توپخانه شیطان توجلدمان رفت و پاهایمان سست شد و گفتیم: هـ چه بادا باد آخر ما هم دل داریم برویم به بینم این تو چه خبر است.

تحقیق درصرف ونحو یونانی قدیم



ای ملت املك بحرام! غافلید که در عصر مشعشع چه ترقیات حیرت‌انگیزی نصیب میهن عزیز شماشد و با همه کوشش خطبای پرورش افکار شما شکریکی ازهزارنعمت را بجا نیاوردید دانشمندان بزرك‌آن‌دوره تحت راهنمائی قائد دانا وتوانای خود پس‌از آنکه‌در همه علوم عقلی ونقلی وقدیم و جدید و ارضی وسماوی و معقول ومنقول دست‌همهٔ علمای شرق و غرب وشمال و جنوب را بستند در بسیقو لوجیا و بسیقا نالوطیقیا کار را بجائی رساندند که «فروید» از غصه دق‌کش شد وبه ترقیاتی درفن‌سماع طبیعی نائل شدند که «اینشتین» بیچاره از خجالت بامریکا گریخت هر چه لغت عربی بودمثل‌آب خوردن به «پارسی سره» تبدیل کردند بطوریکه تخم لغت عربی از روی زمین داشت ورمی‌افتاد.

بعد چون برای زبان فارسی کتاب های لغت بزرك وکوچك وصرف و نحو مبسوط وکامل تالیف کرده بودند و در ان زمینه دیگر هیچ نکتهٔ فروگذار شده باقی نماند همت برآن گماشتند که زبانهای زنده ومرده ونیمه جان دیگر را هم اصلاح کنند. بنابراین وزارت معارف وقت یکی ازمدرسین علوم معقول را مامور کرد که درفلسفه و ادبیات و صرف ونحو یونانی قدیم تحقیق کند. آن بزرگوار هم دامن همت بکمر زد وکتابی بنام «کنزالحکمه» دراین باب تألیف کرد که اگر تمام دانشمندان روی زمین جمع بشوند و ازآکادمی‌اجنه و پریان و غولهای بیابان هم بعنوان کارمند و البته کمك بگیرند و صد سال آزگار زور بزنند یك سطر آنرا نمیتوانند بنویسند. این دانشمند که خلف الصدق سیبویه و فیروز آبادی و ابوعلی سیناست دربارهٔ صرف ونحو یونانی چنان تحقیقاتی کرده که سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطو اگر می‌شنیدند می گفتند.

«ای والله مرشد!»

از بزرگترین افتخار های عصر مشعشع آنست که چنین غرور وارسی را بامارك «توانا بود هرکه دانا بود» انتشار داده و این نوابغ بزرك را درظل حمایت خود پرورانده است.

حالاچند سطر از این‌کتاب مستطاب را نقل میکنیم تا عبرت بگیرید وبرجهل خود افسوس بخورید:

«بدانکه سین در لغت یونانی بمنزلهٔ تنوین در لغت عربی است. اعم از آنکه در اعلام شخصی باشد. مثل آنکساغورس و ارسطو طالیس وثا مطیوس ردیوجانس وجالینوس و یا در اصطلاح علمی همچون قاطیغوریالس ویا ریمینیاس و اسطوخودوس و غیره که بمنزله تنوین در زید وعمر ودیگر وخالاست و اما آن کلماتی که در لغت عربی از قبیل احمد اسماعیل ابراهیم مساجد که بواسطه غیر منصرف بودن جایز نیست دخول تنوین برآنها...

میان جیم‌وغین برحسب تلفظ درلغت یونانی‌فرقی نبوده است واما در لغت عربی بواسطهٔ اختلاف مخرج میان این دوحرف فرق گذاشته اند.»

این درس امروز! خوب یادگرفتند؟ آفرین! این علوم را یاد بگیرید آخرش یکروز باز عصر مشعشعی پیدا میشود و شما هم پول میگیرید و معلومات خودتان را روی دایره میریزید.

دم در دیدیم نوشته:

اداره انتشارات و تبلیغات سفارت انکلیس

صمیمانه شما را برای مشاهده یك

بمب ۱۴ خرواری

دعوت می‌نماید

....

ما که بمب ندیده بودیم راستش اینکه‌علاقه‌ای‌هم بدیدنش نداشتیم

میگویند

. . . . مولانا شیخ‌المشایخ درنتیجه بازدید عوائد سال ۱۳۲۰ شرکت تلفن وکسر پنجاه هزار تومان از طرف‌اخوی زاده حاج عمو بعضویت هیئت مدیره شرکت کل تلفون منصوب شده اند .

صحت و سقم آن منوط برسیدگی است .

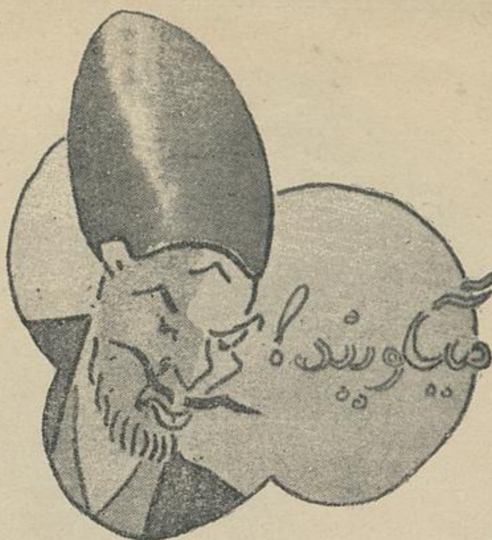
. . . . در نتیجه رسیدگی به سه چهار پرونده جمعی از تجار کلیمی لاله زار شیخ‌المشایخ دستی داشته و بالنتیجه سه هزار تومان مالیات بسیصد تومان تنزل یافته است . بازهم منوط به رسیدگی .

. . . . یکی از ارواح مطهره که شرکت با حضرت امام‌رضا بسته بود و شاید چندان این نبود محاکمه و ازطرف دیوان کیفر پس‌ازرسیدگی بامام‌رضای غریب بخشیده‌شد .

. . . . شورای عالی فرهنگ مقدار ، دیپلم مهندسی لیسانس و دکتری در اختیار طالبین گذاشته است که بدون اشکال با پرداخت یکصد ریال حق تمبر میتوان بدست آورد و اخیرا یکی از این دیپلم ها را بیکنفر تکنسین راه آهن بخشیده و وزارت فرهنگ به اعتراض کانون مهندسین اصلا جواب نداده است .

. . . . در اعطای دیپلم فوق مهر برادری و یا تهاتر رل مهمی را بازی کرده است .

. . . اول کسی که بپادشاهی رسید کیومرس بود .



نسناس

قیمت کاغذ

قیمت گفتیم و بیاد قیمه افتادیم . کاغذ نوشتیم و ساغر بخاطرآوردیم . چکنیم که جز کاغذ ساغری نداریم و کاغذمان را قیمتی نه . قیمت ما چیست که ظلمه نمی پردازند ؟ پس دل شما کو دلمهٔ ما را راه‌اندازد ؟ کاغذما کجاست که نادانی بپشیزی بخرد و بخواند ؟

ما می‌نویسیم و میگوئیم و سرشك پاك‌از دیده می باریم و ازکاغذ ومرکب و قلـم سخن میرانیم ، و شما هـم این مهملات را همی خرید و همی خوانید و متاثر همی شوید . خورشید می‌درخشد و قوم سیزده بدر می کند . ای‌کاش این « سیزده » ها بدر رود و نحوست و نجاست از سر وروی و ریش و پشم خلق زایل گـردد و منتشای بار خوار و مستشار خوار بار راه دیار خود گیرد .

گویند گوشت که عبارت‌ازلحم چهارپایانست یافت نمیشود .

گوشت ما هم از فراق « یار » آب شده و با آب باران ممزوج گردیده و بزمین فرورفته . همه‌جا آب و یخ می بینیم و جز یخ و آب نمی بینیم . از سیاست و کیاست و فراست اثری کوکه ابی یخها آب کند و این آب ها یخ بیش از این طاقت درد عشق نداریم ؛ « بلبل و سنبل می خواهیم که جانشین برف و بوران و اولاد لهستان شود .

عندلیب خفقان گرفته و مرکب ما یخ زده و خامه مان‌منجمد شده . ای خـاك بر سر مردمی که از مرکب ما و یخ توچال هم سرد ترند .

بر سر آنم که پلاس خودرا برداشته سر بکوه وصحرا زنم و این بلدهٔ پلیده (!) را ترك گویم . چکنیم که در شهر و دیه جای ما نیست شاید روزی اشتر و استر یار و غمخوار ما گـردد و هر روز و شب از ما مقاله نخواهد که از یخ وکاغذ و یار و ساغر بر ایشان موضوع بسازیم . ای جان نسناس فدای خوانندگان بی ریا باد !

گیتی را ابن ظـلم و ستم فرا گرفته خون و جوانان پاك سرشت بخاك و آجر و خشت آغشته می شود و غاصب و جائروجابر و فاسق و ظالم و جاهل بر این امت نگون بخت و تیره دل و سیاه قلب و خشك مغز چیره گردیده .

حکومت نظامی بچه‌کار آید و نظام این حکومت چه دردی دوا کند و مطبوعات چه جراحتی التیام بخشد . اگر مطبوعه آنست که صفحه‌ای‌سیاه شود صفحه دل همه سیاه‌است وعمرهمه تباه وچخانسور بی فراه ! پس این بحث و فحص و درس و غرس آزادی چه معنی دارد و چه فایده ؟

نبشتم و گفتم وخواستم از حریت مطبوعات وقیمت تحریرات و بهاء مزبورات و ارزش مقالات و درجه مقامات سخن گویم ب تاب دلم نماند وخون جگرم نه که دستی برم و این‌چند قطره خون بیرون ریزم خاك ایران را از آن سرخ و بنفش و سیاه کنم .

ای لعنت برستمکاران و بیگانه پرستان وای خون بی مقدار ما برخی دوستان و بوستان ایران باد !

اماچون بقول «حسنی» صمیمانه دعوت کرده بود واردشدیم از اطاق جلوئی بـه اطـاق عقبی رفتیم .

هوای تاریکی بود از جوانکی لند هور که زل‌زل به‌عکس های درودیوار نگاه میکرد پرسیدم که: «آقاپسر، آقاجان، بمب چهار ده خرواری کجاست ؟ . » گفت مگه چشمت کور است که این‌چیز باین گندگی را نمی‌بینی »

چشمهایم را کمی‌مالیدم وخوب نگاه کردم‌دیدم‌یك‌چیز کلفت و زمختی از سقف بیرون آمده و بزمین فـرو رفته است

منکه از تشر یارو جا خورده بودم چاك دهانم باز شد و گفتم«چه خبرت‌است؟ دعوا که نداریم، آرام‌ویواش‌بگو: اینست. منکه درشکم مادرم بمب ساز نبودم منکه از درازی و گندگی بمب خبر ندارم . تو خیال میکنی که‌در گنج قارون را بمن نشان میدهی » بعد مثل اینکه ابن‌بیچاره صمیمانه‌مارا برای تماشای ابن هیولادعوت کرده است ازدهانم پرید وگفتم **خوب می‌فرمائید ما این را چکارش کنیم ؟ بچه دردمان بزنیم ؟** . یارو که بعدمعلوم‌شد از اهل بخیه‌است دهانش تا بناگوش بازشد ومتلکی بارمان کرد و گفت « عجالتا نگاهش دارید تابعد بیکی صمیمانه قالب کنیم » ...

....ازآنجاکه‌بیرون آمدم‌همه‌اش توی‌فکر این‌دعوت صمیمانه بودم: خوب ، باباشمل توکه حالااهل سیاست شده‌ای وسرت‌بوی قرمه سبزی میدهد بگو به‌بینیم که:

این اداره تبلیغات فلان‌و بهمان چرا بجای این‌دم و دستگاه واین بمب باسمه‌ای یك‌دکان نانوائی درست نمیکندکه از آردخودمان برای‌خودمان پخت کند ومارا **صمیمانه** برای‌خوردن‌آن دعوت‌نماید؟

چرا این اداره بااین‌همه هارت وهورتش یك‌دکان نفت‌فروشی فراهم نمینماید که **صمیمانه** مارا برای خریدن نفت کشورخودمان دعوت نماید ؟

چرادرهمین‌دکان‌ودستگاهی که‌باز کرده‌اند پارچه‌و قماش نمیگذارند که **مارا صمیمانه** برای خریدن آن دعوت کند

مگر چیز قحطاست که‌مارا **صمیمانه** برای مشاهده یك‌چیز کلفت و دراز و بدترکیبی دعوت می‌نماید **یعنی میفرمائید آنرا چکارش کنیم؟**

آی باباشمل ترا بخدا راست‌و حسینی بما جواب بده .

نوچه دخو (بامشاد)

باباشمل - « باعصبانیت» آی نوچه دخو این دفعه که گذشت ماهم‌عریضه‌ترا باخواهش‌وتمنا چاپ‌کردیم ولی ازاین ببعد مواظب باش که‌یك‌کلمه ازاین مزخرفات‌ننویسی که کلاهمان توی‌هم می‌رود مگرمن سرپیاز یاته پیازم که باین‌حرفها جواب بدهم

اگر راست میگوئی‌بروخودت ازوشان بپرس نمی‌خواهد هندونه زیربغل ما بگذاری

نقل از روزنامه مهرایران
شماره ۳۵۷ پانزدهم فروردین

نامه تیمسار شاه بختی به آقای ناصر قشقائی

آقای محمدناصر قشقائی

البته مستحضر شده‌اید این جانب چندیست بنام فرماندهی نیروی جنوب و استانداری فارس وارد شیراز شده ام برحسب وظیفه بعلاوه ازطرف دولت ماموزیت دارم عرایض حقه شمارا در شیراز رسیدگی نموده شمارا بحق قانونی خود برسانم حال چنانچه ادعای حقوقی وملکی دارید با کمال اطمینان و امیدواری در شهرستان شیراز حاضر شده دادخواست خودرا تقدیم نمائید تا این‌جانب باکمال علاقمندی بمطالب شما رسیدگی نموده رفع هرگونه مشکلات را از شما بنمایم تا با خیال راحت بزندگانی آرام خودت مشغول باشی و هرگاه شخص شما از تامین مرحمتی جناب آقای نخست‌وزیر و جناب آقای رئیس مجلس استفاده نکنید و از مساعدت های بیطرفانه شخص این جانب نتیجه نگیرید خیانتی بزرك به‌خودت و عده کثیری ازافراد معصوم طایفه قشقائی میکنید و بعلاوه همان املاکی‌را که ادعامیکنید از دست داده خود و بستگانت‌را تسلیم بد بختی نموده و مسئولیت هرگونه پیش‌آمدرا برعهده گرفته‌اید آقای محمدناصر شاید مردان طایفه قشقائی کم و زیاد اینجانب‌را دیده و از نیت پاك من مسبوق هستند حاضرم در این‌موقع که شخص شما و بستکانت دوچار مشکلات شده‌اید وجمعی‌هم از دور و نزدیك بنام خدمت ومساعدت وصمیمیت از هیچگونه خسارت جانی و مالی شما دریغ نکرده و نمی‌کنند از روی کمال صداقت و مردانگی دست شما و بستگانت را گرفته از گرفتاری کنونی نجات بدهم درخاتمه بشما قول‌میدهم هرگاه‌همین‌نامه مرا بدست گرفته در نزد من حاضر بشوید تضمین خسارت جانی و مالی شمارا خواهم داد این نامه که برای شما می‌فرستم اتمام‌حجت است امیداست از مساعدت صمیمانه من استفاده کنید ومرا از دیدار خودت مسرور وخودت‌را ازمشکلات نجات بدهید .

«گر بیائی دهمت‌جان‌ورنیائی کشدم غم
من که بایست بمیرم چه بیائی چه نیائی»

آقای محمدناصر وضعیت کنونی کشور محتاج به آرامش‌است شمارا بنام خدمت بمیهن دعوت میکنم بدون واهمه و با کمال‌اطمینان مرا در شهر ملاقات کنید واصلاح اموراتت را از من بخواهید و خودت‌را در صحرا بنفع دیگران بمصرف نرسانید و جمعی رعایای بیچاره را هدف گلوله‌های طیاره‌ها و ارابه‌جنگی و خمپاره‌انداز و غیره قرار ندهید بطوری‌که از تلگراف جناب آقای نخست‌وزیر که بشما مخابره فرموده‌اند مندرج‌است دولت تصمیم گرفته‌است به‌ناامنی و بی‌ترتیبی منطقه فارس خاتمه دهد دراین‌صورت تردیدی در عملیات نظامی نداشته باشید .

آقای محمد ناصر هرگاه خیال غیر عاقلانه شما مانع ازاین خواهدشد که از اطمینان کتبی‌من استفاده بکنید فقط رسید این کاغذرا که بوسیله آقای آشتیانی و آقای محمد حسن‌خان که هر دو مورد اطمینان همه میباشند نوشته بفرستید تا قطع مکاتبه من با شما بشود .

فرمانده نیروی جنوب و استاندار استان هفتم
سپهبد

باباشمل : خواهشمندیم تیمسار سپهبد شاه‌بختی منشی خوش قریحهٔ خودرا باین اداره ارزانی داشته و خودشان منشی دیگری انتخاب فرمایند .



از رادیو — مسئله پرونده پنبه

بازار

طبق اطلاعات‌موثقی که‌از بازار رسیده پروندهٔ چند صد تن پنبه که اخیرا بطور هیجان انگیزی در مجلس شورای ملی حلاجی شد از صورت « دستور » مسائل جاریه خارج گردیده‌است . مطلعین اظهارمیدارند که مسئله پنبه‌هم ازروز اول پشم بوده و شاید بصورت « کشك » جزو کالای درجه چهارم صدور آن آزاد و بلا مانع باشد .

آقای تقی و آقای نقی و جناب آقای فلان وزیر اسبق و سابق خیالشان از هر حیث جمع است و با عدالت شدیدی که در کشور حکمفرماست جای هیچگونه نگرانی نیست .

مخبر پارلمانی ما گزارش میدهد که آقای نمایندهٔ معترض‌هم دیگرقصد ندارند این مسئله کهنه و پوسیده را دوباره مطرح فرمایند زیرا در مصاحبه‌ای که با یکی از مدیران جراید فرموده اند گفته‌اند من چرا خودم را بمخمصه دچار کنم .

حالا که موضوع پنبه هم پشم است و کلاه دیوان کیفر پشم ندارد غیر تسلیم و رضا کو چاره ای ؟ و نیز در جواب یکـی از نمایندگان که ازطرف جناب آقای وزیر اسبق و سابق برای‌دلجوئی ایشان‌آمده بودند چنین گفته اند :

دوست نباید ز دوست درگله باشد ! اینها که اهمیت ندارند دیگران صد بار بیشتر خوردند طوری نشدند و حالا هم دماغشان چاق است شما هم مطمئن باشید در یکی از کابینه هـای آینده پست بهتری خواهید داشت .   « والخیر فی ما وقع »

بابا شمل ـ توجه همکار معظم خود آقای حلاج را بمسئله پنبه جلب می کنیم .

کلمات طوال

راجع بزنها

روحیه زن تا وقتیکه جورابش سوراخ نشده است عالی است .

زنها ازعاشقان‌خود طالب وفاهستند یعنی آنچیزی که به‌شوهران خود مقروضند .

پیش از ملاقات خانمها درست فکرکن که یك جعبه کوچك شکلات بیش از سه‌جلد سیرحکمت دراروپاارزش دارد .

بزرگترین خشونت نسبت‌بخانمها اینست که از آنها احوال‌رفیقه قشنگشان را بپرسی .

عشق بیشتر باعث طلاق شده است تا سبب ازدواج

زنهااغلب‌وقتیکه‌هیچ‌مرضی‌ندارندبیمارند ومردان هروقت که‌پول‌ندارند .

زبان مرد در پیری سنگین و مال زن تیز میشود .

زن‌و کتاب‌مانند هم اند . بدیهی است که‌هرکس کتاب مخصوصی رادوست دارد . اما از کسی که در عمرش فقط یك کتاب را مطالعه کرده است چه توقعی میتوان داشت .

از کشکول درویش مومیائی

مطعه

کس نداند قوام از چه سبب   آنهمه اختیـار لازم داشت؟
نان‌سیلو بخورد رندی و گفت   این مگر مستشار لازم داشت

از اسکندرنامه

شنیدم که اسکندر (نقطه دار)   بدین نعره سمباده زد حلق را
که من اعدل مردمانم از آنك   بیك چشم بینم همه خلق را

شیمی باباشمل

نان سیلو

بعلامت اختصاری « ن.س »

وزن اتمی یك سیر و نیم

در طبیعت : این جسم در طبیعت بسیار کمیاب بوده و فقط گاهی اوقات بصورت خرده های ریز و جامد بحال ترکیب باخاکه ذغال و خاکروبه در بعضی خانه‌ها یاخیابانهای کثیف شهر یافت میشوداستخراج آن از این منابع کـه در اثراشکال تاچندی پیش متروك مانده بود امروزه در اثر کمیابی معمول و متداول گردیده و اکـنون عده‌ای بااستخراج آن‌مشغول کسب معاش میباشند .

طرزتهیه : طریقهٔ کوره های نفتی :که امروزه تحت‌نظر دولت انجام میگیرد ومواد تهیه شده در دسترس عموم گذارده میشود خمیر را پس از ساختن بشکل مخصوصی درکوره هائی که بانفت سیاه‌کارمیکند می گذارند وقبل ازداغ شدن برمیدارند . (البته چون این‌کوره‌ها فقط بانفت سیاه کار میکند اگر کمی دررسیدن نفت کوتاهی شودکوره‌ها ازکار افتاده وتودهٔ مردم‌که از استعمال نـان ناگزیرند بی‌تـاب شده شورشهای سخت و خونبنی ایجاد می‌نمایند و حتی ممکن است ازشدت گرسنگی بدکان های آفاشی و رادیو فروشی حمله ور گردند.) خلاصه این نانها را باکامیون های دولتی به‌دکاکین نانوائی پخش می‌نمایند تاآنهاهم باگرفتن یك‌کوبن ووجه نقد معادل ۲ ریال‌ونیم قالب‌آنرا به صاحب کوبن (یعنی‌هرکس راکه میل‌دارند!) تحویل بدهند ومردم بیچاره‌هم باپرداخت ۲ریال وجه به نانوا و یك ریال به شاگرد نانوا و خوردن چند ضرب قدارهٔ آژان واصابت با نیشگان زنان ودهنکجی دژبان آنرا تحویل میگیرند .

خواص فیزیکی : ابعادآن تقریبا ٦ × ٤ × ۳۰ سانتیمتر و حجم آن ۷۲۰ سانتیمتر مکعب است . سطح فوقانی‌آن‌هم سطحی است که از دوجهت طولی وعرضی دارای انحنا می‌باشد . وزن ن ۸۰۰ گرم ووزن مخصوص آن (۱٫۱۱۱۱) است . رنك آن سیاه مایل بقهوئی‌ودارای‌خلل وفرج بوده‌وجدارهائی داردکه شکننده وغیر محلول درآب و بزاق دهان می‌باشد . جدار خارجی آنرا نجارها بجای‌کاغذ سمباده خریده برای صاف نمودن چوب بکارمیبرند. ذرات آن بهیچوجه چسبندگی نداشته و در زیر دندان متلاشی شده مقداری از آن بصورت گرد از بینی بخارج و مقداری از نان به ریه میرود و بقیه‌هم بصورت کلوخه های تیغ‌دار مری را چاك داده بمعده میرسد.

بوی آن شبیه به بوی نخود ترشیده ومزهٔ آن مزه ایست که مختص نان‌سیلو بوده باهیچ شیئی دیگری شباهت ندارد .

خواص شیمائی : آلیاژی است مرکب ازمواد ذیل :

گندم وجوی نیمکوب صدی هشت سبوس جوکانادائی ۱۰٪ سبوس جوهندی ۰٫٤٠٪ خاك اره ۱٫٠٪ شلتوك برنج ۲٫٠٪ خرده نانهای خشك ۳٫٠٪ لوبیا و نخود نیمکوب ۷٫٠٪ ارزن ۳٫٠٪ خاك ٥ر۱٫٠٪ کاه ٤٫٠٪ اوره ومواد آزته (آلبومینوئیدی) ٥ر۲٫٠٪ تاخه ۰۱٫٠٪ حشرات ازقبیل هزارپاو سوسك وعنکبوت و مگس ٤٫٠٪ آب۲٫٠٪ نمك٥ر۰٫٠٪ چوب ۳٫٠٪ کف‌گونی ٥٪ قارچهای سمی صدی یك و تم ویتامین (گ) صدی سه چهارم .

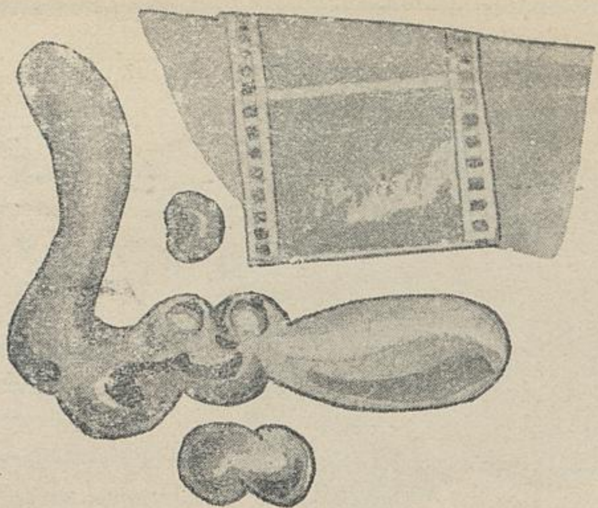
دراسید معده مانند سقز آمریکائی‌حل‌نشده یااز دهان بخارج برمیگردد ویااگر معده بی‌مبالاتی نمود و آنرا بروده فرستـاد دل درد شدیدی عارض می‌شود ودر آنجا دراثرخاصیت جاذب الرطوبه‌ای وبنا بقانون «عثمض» مقداری‌از مواد غذائی خون راگرفته و پس‌از ۱۲ ساعت دفع میگردد .

باید متذکر شد که در اثر ویتامین (گ) و بعضی قارچهای سمی دوار سر ایجاد نموده وانسان را از موقع شروع دل‌درد تـا ٦ الی هفت ساعت خود بخود بیهوش میسازد . دراثر هوای خشك آب خود را از دست داده استحکام آجـر جوش را پیدا می‌کـنند وآنرا برای ساختن ساختمانهای جدید بمصرف میرسانند اسیدها و قلیائی‌ها درآن تاثیری ندارند .

موارد استعمال : چون جسمی است نخاله و شاخی رنك دوستان ایران آنرا بجای شاخ در جیب ایرانی ها می‌گذارند . گاهی‌که بشکل تودهٔ مرتب پهلوی یکدیگر قرار گرفته اند میتوان آنرا بجای صندلی چرمی اتومبیل‌ها بکار برد . این مختصری بود از شرحی راجع به نان سیلو که باباشمل در اثر زحمات زیاد در آزمایشگاه خود تهیه نموده بود وما آنرا بسمع خوانندگان عزیز رساندیم .

نوع دیگری از این نانها یافت می‌شودکه ازهمه حیث بجز شکل قالب با نانهای سابق الذکر فرق دارد ولی چون کمیاب بوده و بعلاوه به تصدیق شورای اطبای آمریکائی و انگلیسی وروسی و لهستانی بمعده و مزاج ایرانی‌ها سازگـار نیست بدست ملت ایرانی نمی‌افتد و از این لحاظ باباشمل نتوانست آنرا تجزیه کرده خواص آنرادقیقا معلوم سازد فقط میدانیم که آنها فرنگی‌خور ودارای رنك سفید وبوی لطیف میباشد .

٤۰ ب



ایران بربادرفته

البرز: پا برجاست

تهران : آموزشگاه های من به اشتراك دکتر صدیق

هما : سوزان بی گناه : بـاشتراك ملت ایران

مایاك: پرنده‌آبی:در ۲۵ شهریور پرید

نور: پانسیون‌هنرپیشگان باشتراك حاج‌عمو

تماشا خانه تهران : بارگاه معاویـه باشتراك یزید وشمرمعاویه و بایکان و دهقان

دراطراف کنفرانسها

امروز در سالون دانشکده حقوق کنفرانسی در اطراف وظایف اجتماعی‌جوانان‌داده خواهدشد.

باباشمل ــ ما تصور میکنیم بـزرگترین وظیفهٔ اجتماعی جوانان شصت ساله ازدواج فوری بدون سخنرانی است .

دو نمایش دیدنی

عبرت مردم

و مبارزه بر ضد تیفوس

٥ اردیبهشت درسالن سینما نو خیابان سپه



جیره بندی : مرك تدریجی
کوپن : چك بی‌محل
تلگراف : پست بطئی السیر
نطق قبل ازدستور مجلس : تهیه زمینهٔ انتخابات آتیه
نطق باحرارت طوسی : ابراز احساسات ازروی مایوسی
اداره کل تلفون : بنگاه معاملات ملکی
کمیسیون بودجه : چاه ویل
برنامه دولت سابق : فصلی از کلیله ودمنه
برنامه دولت فعلی : صفحه ای ازانوار سهیلی
افزایش حقوق کارگران : دوبرابر کردن قیمت نان
تشکیل انجمن خیریه : مقدمات انتخابات آتیه
پیشنهاد فوری : ریش بی‌صابون تراشیدن
ابوالچپ و مخالف : دشتی
جهنم دره : فلسطین
معاون پارلمانی : راضی کردن یك ناراضی
کشت بهاره : غرس تیرهای تلگراف
دولت بااعتبار : مجلس بی‌اعتبار
آزموده : اعتبار اعتبار

مقویم

اوضاع فلکی در این هفته دلالت دارد برکارهای کلکی :
توافق نظر افراد بی‌مزه : دوستی عسل‌و خربوزه.
رفتن وکلاء بفلسطین : رفع اشکال خواستن از ملانصرالدین .
طرفداری از دخو : گرفتار شدن بقفل بخو
گران شدن کافور : تکان مردگان در گور
گرانی دارو : خوابیدن مرضی وارو
ریاست مجدد یارو : تبدیل بیل بپارو
رونق بازار کلاه برداران : طرفداری از تودهٔ بدکاران
دلسوزی‌و کلاه برای ملت : نزدیك بودن اختتام دوره وکالت
فراوانی احزاب سیاسی : تشکیل کانونهای حقه بازی
طرفداری ازحزب نازی : خوش آمدن بچه ازآتش بازی
لاابالی گری مردم ازخوردن : جای نگرانی نبودن ازمردن
امید بهبودی : حجت‌الاسلامی‌بهبودی

منجم ناشی

داش ماهم آمدیم!

بقیه از صفحه دوم

چند سیر نفت صف کشیدند و بادزدی و کلاشی عزیزان بی‌جهت وفقر وذلت بچه‌های محله خودمان‌وهزاران هزار چیزهای نشنیدنی را دیدیم که انسان حتی از گفتن‌آنها ننك دارد ، بتوانیم دو کلمه حرف حق‌مان‌را بیواسطه بگوش بالابالاها ، اگر هنوز گوش وهوشی داشته باشند ، برسانیم .

حالا خواهید گفت که‌بابا این مملکت وزیر دارد ، وزیر مشاور دارد ، وکیل دارد ، مستشار دارد ، مدیر کل دارد ، اقلا هزارتا اتوموبیل بانمره بیرق سه‌رنك دارد ، هرچه بخواهی دارد تورا چکار باین کارها . اگربا توکفش اینها بگذاری پوست سرت را میکنند، روزنامه را توقیف میکنند،از زندگی بیزارت میکنند.

اما جان همه‌تان اگر هزار سال دیگر هم بمانید همان داشهای صاف‌وساده قدیمی هستید . درست مثل سك اصحاب کهف سالها خواب بودید . هنوز هم باین آقایان عقیده دارید ، گول وعده ووعید های اینهارا میخورید. اگر وزیرمیخواست حرف باباشمل را گوش کند کجا وقت برای بندوبست پیدا میکرد ؛ تازه ازعلاج درد دل ماهاچه نفعی دراین دنیا باینها میرسد ، اگر وکیل میخواست حق وحقیقت را منظور بدارد میبایستی اصلا پایش را توی آن مجلس نگذارد و انتخابات نحس دوره سیزده را ندیده بگیرد و مثل دکتر قاسم اهری بگوید « بابا خر ما از کرگی دم نداشت حاجی‌خدا حافظ. »

اگر یکوقتی هم وکیلی دو سه قطره برای ما غوره میچلاند میخواهد فردا پس فردا اگر خدا نکرده دوره سیزدهم مجلس تمدید نشد کلاه سرمن و تو بگذاردورأی ازمابگیرد، یعنی این یکجو غیرت را هم واسه خاطر او بیاندازیم توی صندوق انتخابات . اما آمدیم سر روزنامه نویس ها . راستی فکر کنید به‌بینید روزنامه نویس تاحالا چه‌خیری از ما دیده که واسه ماسنك به‌سینه بزند و حرفهای ما را بردارد توی روزنامه‌اش بنویسد واز ما بهتران را با خود دشمن بکند . مگر ما بهش ده تن ده تن کاغذ داده‌ایم ؛ مگر وزیریم که سفارشی واسه‌مان داشته باشد. مگرمحتکر باز نشسته‌ایم که‌بخواهد سروکیسه‌مان کند ... مگر....

اما آمدیم سر توقیف کردن روزنامه . اولا انشاءالله این آقایان اقلا ظاهر قانون خودشان‌را محترم خواهند شمرد وماتاوقتیکه پارا از گلیم درازتر نکرده‌ایم کسی نمی‌تواند بمابگوید که‌بالای چشمت ابروست مگر اینکه چوب وفلکی‌هم توکاغذ پیچیده باسم‌متمم متمم قانون مطبوعات بیاورند توی‌مجلس وبگذرانند وبکمرتبه‌پانزده ملیون قفل بخرند ودهن مردم گرسنه وبرهنه‌را قفل کنند .

ثانیا ما هیچ دشمنی وعداوت شخصی‌باکسی نداریم وپروپاچه مردم‌را نمیگیریم وهمیشه گوشمان برای شنیدن حرف حق باز استو روزنامه ما روزنامه است نه روزی‌نامه.

ثالثا روزنامه ما بستگی بهیچ حزب و فرقه ندارد که آنرا دستاویز کنند و برما بتازند ما فقط زبان‌مردان پاك وصاف‌وساده‌ایم.

علاوه براین روزنامه ما بیشتر جنبهٔ شوخی دارد و هموطنان ما که الحمدلله همه‌شان شوخی سرشان میشود.

مختصر این نیت ماست و امیدواریم که انشاءالله خدا یار و همت همه‌پاکان ولوطیان بی‌غل وغش همراه‌ما باشد.

الخیر فی ماوقع

در آخرین ساعت خبر رسید که آقای دکتر مصباح زاده بریاست اداره کل تبلیغات و انتشارات منصوب شدند.

باباشمل : این حسن انتخاب‌مایه امیدواری است وانشاءالله دولت آقای سهیلی بیش‌از اینها ازطبقه روشن‌فکر و دانشمند کشور استفاده نمایند.

محرمانه

بابا شمل یادت میاد ما هم روزی اوطی بودیم همه بچه‌های محل از ما حساب میبردند ، وقتیکه با داش عباس می آمدیم زورخونه همه جوجه مشتی ها ماستها را کیسه میکردند ، یادت میاد آنروز هائیکه مرشد زورخونه زیربازارچه وقتیکه‌ما چرخ میزدیم و گبودگه میگرفتیم میخواند :

هرگز نمیرد آن پدری کو تو برورانْد
وآنمادری که چون تو پسر زاد زنده باد

تو بمیری هروقت ازون روز و روزگار ها یادم میاد آه از دلم بلند میشه ، آنروزهاهمه لوطی‌ها راست میگفتند نوخواسته های زورخونه همه با ادب وحیا بودند . به بیچاره‌ها کمك میکردند ؛ هروقت یکی از بچه‌های محل سرش درد میگرفت باقی بچها شب خوابشان نمی‌برد از پسر های خوب وغیرتی تا پای جون نگهداری میکردند ، اما حالا تف باین روزگار بیغیرت بیاد که دم ودود مارا بهم زد ، هر بیغیرت و بدذاتی را اینقدر زور دادند که ما را ذلیل کرده داش‌عباس از ابرون رفت باقی لوطی‌ها هم خشتشان از خرند دررفت ، ماهم تاآمدیم جیك بزنیم انداختنمون توهولفدونی؛ مختصر کلام میخواستم دوتا کلمه برات درد دل کنم ، اما چکویم که ناگفتنش بهتراست .

حالا اینهمه درد بیدرمون خودمان بکنار دیروز این جوانك همسایه‌ماهم برام درددل‌میکرداما باباشمل‌تو نمیری بااینکه این‌جوان فکلی فرنگستان‌رفته‌لوطیگری و حق‌حساب‌سرش میشه رگ‌اوطیگری داره بااین که رئیس اداره‌است‌اهل تلکه‌و دزدی نیست وهمیشه‌مثل ماهشتش گرو نه است دیروزمیگفت : «ماینجاپانزده شانزده‌سال‌درس‌خواندیم بعد بخارجه رفتیم هشت نه سال هم آنجا ها جون کندیم مهمترین مدرسه های آنجا را از خود بچه فرنکیها بهتر گذرانیدیم بعد بادل پر آرزو وسر پرشور آمدیم ابرون ، حالا چقدر فرو غمزه ازمیرزا قلمدونها کشیدیم هیچ، چقدر بیکار ماندیم که مجبور شدیم کتابهامان را بفروشیم بماند ، آخرش رفتیم سرکار از این بیابان به آن بیابان آواره شدیم روزوشب در صحراهای سوزان که گرك هم بند نمیشود کارکردیم راه ساختیم ، پل درست‌کردیم ،گرسنگی خوردیم هرروز با مرگ دست بگریبان شدیم ،

حالا هم که آمدیم تهران زندگی مارا می بینی . شاگرد شوفرها بیشتر از ما حقوق میگیرند .»

من با این‌که از این کارها سررشته ندارم تو مسافرتها دیده بودم این مهندس ها چقدر زحمت میکشند و تعجب میکردم این‌ها که اینقدر درس خوانده اند چرااینطور مردانه کار میکنند وآنهائی که پشت میز های بزرك و بیشترشان از میرزا های جلوی بستخانه هستند چرا هیچ‌کار نمیکنند و اینقدر بول میگیرند ، ماشین های‌دراز سوار میشند ، مردم را هم تلکه میکنند عمارت ییلاقی میسازند تازه دوقورت ونیمشونهم باقیه ،

دیگه درد سرت ندم دیدم راستی روزگار بر گشته که باید اینجور جوانهای‌کارآمد که چیز سرشان‌میشه مثل ما آسمان جل باشند و آن میرزا قلمدونها قاچاق اون بالا بالا ها برند و مثل گربه عمو حسن ازهردر که بیرونشان کنی ازون در میاند سر سفره ، آن سفره ده دوازده نفری .

مشهدی کریم

باباشمل : داش کریم بیخود غصه مهندس ها را نخوراگر پانصد ششصد نفرازجوانهای فرنك رفته ماکه‌راستی‌خوب درس‌خوانده وکار کرده اند و سرشان بی کلاه مانده یعنی از شوفر هـا کمتر در اجتماع کشور ما پاداش و حقوق میگیرند عوضش ده پانزده نفر هم از بین فرنك رفته ها که همش عوض درس و کار رقصیده اند خوب خر خودشان را سوارند مثلا یکی از همین دسته دوم که در مدرسه خودمانی و متوسطه هم از همه عقب تر و وامانده بود دو سه سال رفت فرنگستان در آنجا با اهن‌و تولپ دکتر جازدنش وچون خیلی سنش کم بود عوضش برتبه و حقوقش افزودند وآنقدر که دلت بخواهد پول‌بله بهش رساندند باسم تعلیف ، ماشین ، معلمی وکوفت و زهرمار برای اینکه باباش مثل زالو بیکی از آن میز بزرك بزرگها چسبیده بود و بعد ها اگر یکروز دستش را از آن میزکوتاه کردند چند روز بعد چهار دست و پا بهمان جا یا مثل‌آن خواهدچسبید از این‌جوردکترها الحمدالله ده پانزده‌نفر دیگرهم هستند.

دربارگاه معاویه

بقرار اطلاعی که بما رسیده است عصر سه شنبه آقای نخست وزیر وآقای اسفندیاری وآقای بدر وآقای حکمت و آقای اعتبار و آقای رهنما وآقای سیاسی وآقای خلیلی دربارگاه معاویه‌دعوت داشتند و از طرف معاویه و یزید و عمرو عاص و ابوهریره (جناب گربه شان بعلت کسالت حضور نداشتند) و اریشب پذیرائی گرمی بعمل آمد .

بابـاشمل : ماازحضور بروبچه‌ها دربارگاه معاویه تعجب نمیکنیم اما متعجبیم که آقای اسفندیاری که مرد خدا هستند و آقای گاندی که پشت‌پا بدنیا زده‌اند چگونه سرسفره‌معاویه حاضرشده‌اند؟!

آگهی

نرخ گوشت درفروردین ماه

بکلیه گوشت فروشان دارالخلافه تهران اخطار می‌شود که از این تاریخ موظفند کالای خود را بـه نرخ های پائین (!) بفروش رسانند :

گوشت بز مخلوط با استخوان و لثه از قرار هر کیلو ۸۰ ریال .

گوشت گاو از کارافتاده مریض کیلو ۵۰ ریال .

نرخ گوشت گربه و سایر حیوانات اهلی آزاد است .

متخلفین شدیداً مجازات خواهند شد و در صورتی که کم بفروشند اقدام مقتضی درباره آنان معمول خواهد گردید .

اداره کل نرخ گوشت وسایر اجناس (مورد نیاز)

شماره آگهی ۴۷۵۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : رضا گنجهٔ

محل اداره : خیابان سعدی روبروی ایرانتور.

مقالات وارده مسترد نمی شود .

اداره در درج و حك واصلاح مقالات وارده آزاد است .

بهای لوایح خصوصی و آگهیها با دفتر اداره‌است .

بهای اشتراك

یکساله :	۱۵۰ ریال
شش ماهه :	۷۵ ریال

اما ازاین بهترمکانیك‌چی آسیای بیرون دروازه تازگی با ماهی دوهزار تومان رئیس خواربار یکی از مهمترین شهرها شده و سندش هم «اف» آخراسمش‌است.

یکی از همین حکیم جوابدادها که در اداره معادن با در بست سیصد تومان در ماه کار میکرد و بیرونش کردند تازگی با ماهی هزار و پانصد تومان متخصص زراعت شد .

یکی‌دیگر از همین‌حکیم‌جوابدادها با ماهی سه هزار تومان متخصص جیره بندی شده است این‌دو تا هم اسمشان فرنگی است

خیلی هم ازخرك‌چی ها که عمله مهندسین بودند حالا مقاط کار و تاجر ملیونر شدند و دوره چهاردهم دکتر میشوند . در صورت بیخود غصه نخور داش‌کریم از این‌بهتر چی میخواهی ؟